

خدایی که می‌خواهد ما را نجات دهد

بفرمایید گرد هم آییم.

فکر کردم که درست وقتش شده که گرد هم آییم،
و به موضوع مهم این هفته متمرکز شویم.

هفته گذشته خدمت شما عرض کردم
که هر هفته به موضوع خاصی می‌پردازیم

و موضوع این هفته؛

"خدایی که می‌خواهد نجات دهد."

فکر کردم که امشب قبل از هر چیز
از شما بخواهم که تصور کنید

که بنده، با سخاوتمندی، تصمیم گرفته‌ام
که کل خرج سفر دریایی یکایک شما را

به جزایر آنبیل و امریکای جنوبی
بپردازم.

چه احساسی به شما دست می‌دهد؟
آیا احساس شادی میکنید؟

خوب، بعضی از شما
واقعاً مجبورید از قوه تخیلی اتان استفاده کنید.

دارید فکر میکنید که "چطور ممکن است که این اسکاتلندی ذاتاً خسیس
اینقدر سخاوتمندی باشد؟" ولی به هر حال،

در حالیکه همه مهمان من هستید،
همه با هم رهسپار کاریبین هستیم

من کابین‌های لوکس برای همه گرفته‌ام،

به به، کابین‌های لوکس
بضی‌ها لبخند می‌زنید- به به غذای لوکس،

شما بهترین چیزها را در اختیار دارید؟ خوب؟

حال در زمان مشخصی از سفر من به دیدن همگی شما می‌آیم.

تازه شام خورده‌اید.

شام مجللی هم خورده‌اید.

و حالا در سالن رقص هستید

اوقاتی را میگذرانید،
بسیار عالی و خوشایند.

و بعد در حال خوشگذرانی متوجه میشوید
که من وارد سالن رقص شده ام

و در وسط سالن میایستم

و با صدای بلند،
همان وقت که در حال رقص و خوش گذرانی هستید،

با صدای بلند اعلام میکنم که
"قابق های نجات را یافته ام."

خوب، چه فکری به شما دست می دهد؟
آیا میگویید: "بله، لی، مرحبا؟"

یا اینکه فکر میکنید؟ "حدس زده بودم که لی
<عوضی> باشه، ولی حالا مطمئن شدم.

بهتره کسی او را به کنار سالن ببرد
و ساکتش کند."

آیا این عمل عجیب نیست که به وسط سالن برم
و داد بزنم که

"قاییق های نجات را یافته ام"
و چیز دیگری نگویم؟ معنی نمی دهد.

ولی حالا تصور کنید که شما شب را در خوش گذرانی و رقاصی
میگذارید و من وارد سالن شده

و میگویم؛ "دوستان، ببخشید که مزاحم میشوم،
من بیرون بودم

و می دانید آن صدای چه بود که شنیدید؟
آن صدای تصادف کشتی با یک توده یخ شناور بود،

من حالا با ... صحبت کرده ام...."
(خنده تماشاگران)

افزایش گرمای زمین.
عجیب است که توده یخ های شناور از کجاها سر در میآورند.

"... و من با مهندس ارشد صحبت کرده ام،
و به من گفت که کشتی در حال غرق شدن است.

ولی من می دانم که قایق های نجات کجا هستند." حالا معنی داد؟

البته که معنی داد. اگر من وارد سالن بشوم و قبل از هر صحبت دیگری به شما بگویم

که در معرض خطر هستیم، قبل از هر چیز به شما بگویم که با مشکل بزرگی مواجه هستیم،

و بعد از آن به شما بگویم که راه رهایی را یافته ام،

راه حل را یافته ام، موضوع تغییر میکند.

اگر ناگهانی وارد شده و اعلام کنم که "خبر خوشی در زمینه نجات دارم."

ولی مشکل را مطرح نکنم، پس معنی نخواهد داد.

خوب، امشب میخواهیم به عظیمترین ماموریت نجات نظر بیاندازیم،

و مقصودم واقعاً عظیمترین است:

راه نجات خدا از عظیمترین مشکلات.

ولی این، در صورتی است که متوجه احتیاج به نجات شده باشیم،

خبر نجات خبر خوشی به نظر نمی آید. امیدوارم متوجه هستید چه میگویم.

ما میخواهیم مشکل را در نظر بگیریم، و راه حل آن مشکل،

توسط آنچه که در انجیل یوحنا قید شده است. پس اگر دسترسی به جلدی از انجیل یوحنا دارید،

لطفاً به

باب 3 و آیات 16 الی 21 رجوع کنید.

یوحنا باب 3، از آیه 16 شروع به قرائت میکنم.

و عیسی میگوید، اینست آنچه که او میگوید:

"زیرا خدا بقدری جهان را دوست دارد
که یگانه فرزند خود را داد،

تا هر که به او ایمان آورد،
هلاک نشود بلکه زندگی جاوید یابد.

زیرا خدا پسر را به جهان فرستاده تا جهانیان را
محکوم کند،

بلکه فرستاد تا به واسطه او نجات یابند.

هر که به او ایمان دارد،
محکوم نمیشود؛

اما هر که به او ایمان ندارد،
هم اینک محکوم شده است،

زیرا به نام پسر یگانه
خدا ایمان نیاورده است.

و محکومیت در این است
که نور به جهان آمد،

اما مردمان تاریکی را بیش از نور دوست داشتند،
چرا که اعمالشان بد است.

زیرا هر آن که بدی را به جا میآورد از نور نفرت دارد،
و نزد نور نمیآید،

مبادا کارهایش آشکار شده، رسوا گردد.

اما آنکه راستی را به عمل میآورد
نزد نور می آید،

تا آشکار شود

که کارهایش به پاری خدا انجام شده است."

حالا، اولین جمله ای که خواندم

یکی از آن جملات کتاب مقدس است
که برای ایجاد شگفتی و تحیر آمده است.

"زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد
که پسر یگانه خود را داد."

این جمله یکی از آن گفته های کتاب مقدس است
که باعث میشود سؤال کنیم؛

"یک لحظه صبر کنید.
واقعاً چنین گفتید؟"

این جمله برای جلب توجه داده شده است.
که ما را ملزم کند که در مورد آن تعمق کرده و سؤال کنیم؛

"آیا این حقیقت دارد؟"

ولی بیشتر مواقع، خواندن این جمله
باعث چنین سؤالی نمیشود. می شود؟

دلایل متفاوتی برای آن وجود دارد:
برای برخی

تازگی ندارد، و در این صورت میگویند؛
"خوب، باشه."

<زیرا خدا جهان را بسیار محبت نمود.....>
این جمله را قبلاً شنیده بودم."

ولی برای بقیه مردم،
به دلیل دیدی که به خودمان داریم،

و به خاطر چگونگی نظر به خودمان
از دیدگاه خداوند،

زیاد تکان دهنده نیست. هست؟
چونکه بیشتر مردم خود را

دوست داشتنی و شایسته میپندارند.
آیا این برداشت درست نیست؟

شاید نه در مواقعی که به تصویر خود
در آینه می نگرند،

بلکه واقعاً در درون خود،
خود را شایسته میپندارند.

پس در این صورت چرا خدا
آنها را محبت نکند؟

مثلاً، ممکن است که شما وحشت زده شوید
اگر امشب در جمعی اعلام کنم که

همسرم را دوست دارم؟

ممکن است به فکر فرو روید که "آیا چنین چیزی حقیقت دارد؟
و آیا امکان پذیر است؟ واقعاً همسرت را دوست داری؟"

و آنهایی که همسر مرا میشناسند،
می دانند که همسرم در نظر من شخصی است
بسیار دوست داشتنی و دلربا. پس نخواهند گفت؛
"صبر کن."

واقعاً گفتم <همسرم را دوست دارم؟>
ممکن است بگویید، "دلم بهم خورد."

ولی نمی گوید، "وای، چه وحشتناک."

شما انتظار دارید که همسرم را دوست بدارم
بخاطر رفتار او نسبت به من.

حالا، خیلی از مردم فکر میکنند،
"خوب، چرا خدا ما را دوست نداشته باشد؟"

ما دوست داشتنی، دلربا،
مهربان و نیکو کار هستیم.

پس چرا خدا نخواهد
ما را به <فیس بوک> خود راه دهد؟

مسلم است که چنین تمایلی دارد."

خوب، این موضوع مهم است، چون

اگر خود را نیکو کار،
مهربان و خوش رفتار میپنداریم،

هرگز متوجه نمیشویم
که محتاج هستیم که خدا ما را نجات دهد.

پس فکر میکنم بهتر است
برای چند دقیقه به این موضوع بپردازیم که

چرا اکثر مردم
فکر میکنند که به نظر خدا نیکو کار هستند.

حالا، من فکر می کنم دو دلیل اصلی وجود دارد
که مردم فکر میکنند که نیکو کار هستند.

به نظر من، اول اینکه
معیارهای ما واقعاً پایین هستند،

و دوم اینکه در
تعریف نیکو کاری،

از چگونگی رفتار ما با خدا ذکری به میان نیامده است.

حالا بگذارید این دو دلیل را یکی بعد از دیگری تفسیر کنم.
معیارهایی را که استفاده میکنیم در نظر بگیریم.

معیار خوب بودن در نظر بسیاری از افراد
بسیار پایین است.

حالا فکرش را بکنید. فرض کنید که
من شدیداً آرزو دارم

که در بازی های المپیک شرکت کنم.
شما حتماً فکر میکنید، "بله!"

واقعاً به شکل یک پهلوان تنومند هست؟"

فکر میکنید، "بله،

چرا قبل از اینها در المپیک شرکت نکرده اید؟"

و من مصمم میشوم که تخصص من
در پرش ارتفاع است.

و حالا خیلی مشتاق و جدی شده ام،
و هر شب

به خانه میروم و در حیاط پشت خانه
وسایل پرش ارتفاع میسازم.

آجرهایی را در دو طرف
مقابل میچینم و یک بند رخت

یا یک بند رخت چوبی – به نظر میرسد
که خیلی ثروتمند هستیم –

به آجرهای دو طرف می بندم، و درست شد.

و هر شب، چکار میکنم،

از روی طناب میپریم. و بر میگردم و از روی طناب میپریم

و همسرم را صدا کرده میگویم، "ببین

از روی آن پریده ام. به من نگاه کن! دارم میپریم."

چقدر عالی است. و هر شب این کار را تکرار میکنم.

و اینک چه میشود.....

به تیم المپیک بریتانیا ملحق میشوم.

به به، چه لحظه غرور آفرینی. حالا من پرچم را
برافراشته به استودیوم میبرم.

و حالا نوبت من است.
پرش ارتفاع.

مدت مدیدی است که تمرین کرده ام.

حالا، چه چیزی را کشف می کنم که مرا وحشت زده بکند،
وقتی که به آنجا می رسم؟

آنها میله را در این ارتفاع قرار نداده اند،
آنها میله را در آن بالا نهاده اند.

در این صورت در تمام آن مدت من با معیارهای خودم تمرین کرده ام.
مسلماً با توجه به معیارهای خودم موفق بوده ام.

مشکل این بود که معیار من
در سطح بسیار پایینی قرار داشت.

حالا، خیلی مواقع، وقتی به فکر نیکویی
و رفتار مان نسبت به دیگران هستیم،

سطح معیارهای ما حقیقتاً خیلی پایین هستند.
مردم فکر میکنند، "من شخص خوبی هستم.

چرا؟ خوب چون
من به کار کسی کار ندارم،

آزارم به کسی نمیرسد،
فقط زندگی خودم را دنبال می کنم."

ولی اینها معیارهای خداوند نیستند،
مخصوصاً در زمینه رفتار نسبت به دیگران.

خدا میخواهد که در محبت به دیگران
فعال باشیم،

و با کلماتمان به
آنها توهین نکنیم.

پس ممکن است که
صدمه به بدن کسی نزنیم،

ولی چه افراد زیادی از ما با زبان خود به
مردم آزار داده و زندگی آنها را تباه کرده ایم؟

معیارهای ما واقعاً خیلی پایین است.
و معیارهای خداوند آن بالاها قرار دارد.

حالا ممکن است فکر کنید، "چرا خدا
به رفتار ما نسبت به دیگران اهمیت می دهد؟"

خوب، خوب فکرش را بکنید.
آیا به یاد دارید که یکی از اقوام شما
توسط شخص ثالثی آزار دیده و یا به او
توهین شده باشد؟

آیا شما ناراحت نشدید؟ مسلماً ناراحت
شدید، چون اقوام شما در نظر شما مهم هستند،

شما آنها را دوست دارید، و وقتی کسی
آن شخصی را که دوست دارید اذیت کند،

مسلماً شما ناراحت می شوید.
خوب، حالا هفته گذشته چه درسی گرفتیم؟

متوجه شدیم که خدا، آفریدگار هستی و نیستی،
مسئولیت دارد. آفرینش متعلق به او است.

و برای او مهم است اگر ما دیگران را آزار دهیم
و یا به آنها توهین کنیم.

اولین دلیلی که باعث میشود ما
خود را نیکو کار بپنداریم

اینست که سطح معیارهای ما بسیار پایین است.
حالا، دلیل دوم مربوط است

به طرز تفکر مردم نسبت به معنی
نیکو کاری. به این قضیه فکر کنیم.

اگر یک روز همین طور
در خیابان راه بیافتید

و جلوی غریبه ای را بگیرید
و بگویید، "به من بگویید....." -

می دانم یک کمی عجیب است و
شاید نباید این کار را بکنید، ولی فقط بپرسید -

"به نظر شما نیکو کاری یعنی چه؟"
آنها چه جواب خواهند داد؟

خوب، آنها اغلب در زمینه چگونگی رفتار با دیگران صحبت خواهند کرد.

اغلب میگویند، "سرم توی کار خودم است و کسی را آزار نمی دهم."

ولی معمولاً، وقتی خوب به حرف های آنها گوش می دهید، خوب، اسمی از خدا نمیبرند.

ذکری از طرز رابطه با آفریدگار نمی کنند.

در این صورت تفکر آنها در سطح افقی است. هیچ نوع رابطه عمودی با خدا نیست.

ولی مهم است که بدانیم که رابطه ما با خدا چگونه است.

چه رابطه ای با خداوندی داریم که هر چه داریم او به ما داده است؟

چه گونه است رفتار ما با خدایی که، همانطور که هفته گذشته دیدیم، تمام احتیاجات ما برآورده میکند،

و صاحب هر نفس ما است؟

رابطه ما با خدا چگونه است؟

خوب، بیشتر مردم با خدا مرافعه ندارند. درست است؟

بیشتر مردم با عصبانیت با خدا مواجه نمیشوند و سر او داد نمی زنند.

بعضی ها مرافعه دارند. ولی بیشتر ما به زندگی ادامه داده و او نادیده می گیریم.

ما در دنیای او به زندگی شخصی ادامه داده و طبق اراده و خواست نفس خود زندگی می کنیم.

فکر می کنم اگر شخصی ترانه ای را نوشته باشد

که خلاصه ای از طرز زندگی ما را بیان کند، آن شخص میبایست <فرانک سیناترا> باشد. درسته؟

شما کلمات این ترانه را می دانید؟ نمی دانید؟
"پشیمانی. از چند چیز پشیمان هستم.

اما دوباره، چند تای دیگر به آن اضافه می شود.
من کاری را انجام دادم که باید انجام می دادم.

همه کارهایم را بدون استثناء به اتمام رساندم.
همه چیز را برنامه ریزی کردم،

هر قدم در گوشه کنارهای زندگی،
و خیلی، خیلی بیشتر از اینها....."

میتوانید دنباله این ترانه را ادامه بدهید؟ "من آن را انجام دادم....."
تماشاگران: "روش من"

مسلم است که می توانید.

"من به روش خودم انجام دادم."

این ترانه نمونه بسیار جالبی از
زندگی خیلی از انسانهاست.

البته، به این معنی نیست

که هرگز اراده خدا را انجام نمی دهیم.

مسلم است گاه گاهی آنطور که خدا میگوید عمل می کنیم،
ولی فکر کنید که چرا.

ما طبق اراده خدا عمل می کنیم چون اغلب فکر می کنیم،
"بله، با نظر من مطابقت دارد.

به نظر من منطقی است.

پس طبق گفته او عمل می کنم."

ولی محک واقعی اینکه

چه کسی سکان زندگی ما را در دست دارد،

وقتی است که به کلام خدا توجه

می دهیم و می گوئیم،

"موافق نیستم." این جوابی است

که صاحب واقعی زندگی شما را افشاء می کند،

وقتی که به چیزهایی برخورد می کنیم که خدا فرموده است و

ما فکر می کنیم که خواست او مربوط به دوران قدیم است

و فقط برای زندگی مدرن امروز مناسب نیست.

حالا شاید با خودتان فکر می کنید،
"این نوع زندگی دل بخواهی چه مشکلی دارد؟"

چرا <روش من > اشتباه است؟
مطمئناً "این کار سلیقه ای است."

در فرهنگ ما
به عنوان خود بیانگری شناخته شده است.

و حتی ممکن است به سادگی بگوئیم
نتیجه بلوغ فکری است.

چه اشکالی دارد که در دنیای خدا زندگی کنیم
و همیشه آواز <روش من> را سر بدهیم؟
خوب، این را در نظر بگیرید.

برای یک لحظه شخصی را تصور کنید
که مالک خانه ای زیبا است.

خوب، حالا این ملک خانه ای بزرگ
و مجلل است

و آنها مخارج کلانی را صرف کرده
تا تمامی وسایل آن از بهترین نوع باشند.

آیا تصویری از این ملک در ذهن شما است؟
بهترین نوع مبل مان، بهترین نوع اجاق پخت و پز،

بهترین نوع کف پوش و فرش....
فرش هایی که به نظر می آید

که نباید زیر پا باشند،
"وای! خیلی قشنگ است!"

حالا، مالک می خواهد
برای این خانه مستأجر بگیرد.

و می خواهد که تمام مزایای ممکنه برای مستأجر برآورده باشد.
مالک می خواهد مطمئن باشد

که به مستأجران رسیدگی کامل شده
و تمامی هزینه گاز و برق آنها پرداخته شده باشد،

و دنبال مستأجر می گردد.
پس مستأجرانی را

به این خانه مجلل راه می دهند
و می دانید بعداً چه میشود؟

هر هفته مستأجران
بسته ای از طرف مالک دریافت میکنند

دارای هدیه کوچکی. خیلی عالی است.
واقعاً مالک به مستأجران رسیدگی میکند.

ولی هرگز جوابی از طرف مستأجران دریافت نمیکند.

او هرگز اجاره ای دریافت نمیکند.

هیچ خبری از آنها ندارد. به آنها نامه می دهد
که ببیند آیا حال آنها خوب است،

ولی خبری از آنها نیست.
پس مصمم میشود که به دیدن آنها برود.

به آنجا که میرسد
سعی میکند که از کلید خود استفاده کند که وارد شود،

ولی وحشت زده
متوجه میشود که قفل درب عوض شده است.

خوب، در میزند،
به روی درب میکوبد، و داد میزند، "سلام!"

به پرده ها نگاه میکند،
و بعد صدایی از داخل میگوید،

"اینجا چکار میکنید؟
چه کار دارید؟"

"خوب، این خانه من است.
میخواستم بدانم آیا حال شما خوب است."

"هی، برو بیرون. این خانه ما است.
ما احتیاجی به شما نداریم."

ولی با التماس زیاد
بالاخره وارد میشود.

سر به داخل میبرد، و می فهمد
که به تمام نامه هایش بی اعتنایی شده است.

او جلوتر می رود و با چشمان
بهت زده به خرابی های اطراف نگاه می کند.

به آنها تذکر داده بود که به چه نحوی
به آنجا رسیدگی کنند،

و حالا ویرانه شده است

می دانید، تلویزیون را داغان کرده اند،
مبل را داغان کرده اند،

آشغال همه جا پراکنده است،
و بطور کلی فاجعه بزرگی است.

و بعد متوجه شعار هایی
بر روی دیوارها میشود

مبنی بر اینکه او چقدر نامهربان
و ظالم است....

حالا، در این لحظه چه فکری به ذهن شما میرسد؟
آیا فکر میکنید،

"خوب، به چه حقی
میخواهد وارد آنجا شود....؟"

نه خیر، شما فکر میکنید،
"این درست نیست."

دقیقاً.

فکر کنید این موضوع چه ربطی به خدا دارد.

ما در دنیای خدا هستیم.
در دنیای خدا زندگی میکنیم.

او آفریدگاری شگفت آور و زیبا است.

او تمام احتیاجات ما را برآورده میکند،
ولی رفتار ما نسبت به او چگونه است؟

اغلب در دنیای او زندگی کرده
و به او بی اعتنائی میکنیم،

او را آنگونه که شایسته است شکر نمیگوییم
و او را احترام نکرده و جلال نمی دهیم،

دنیای او را به ویرانی کشیده،
مخلوقات او را اذیت میکنیم....

چه نوع عکس العملی از او انتظار داریم؟
خوب، فکر کنم سؤال مهم اینجاست:

آیا خدا سر زده به خانه ما می آید؟

یا اینکه میگذارد همینطور که هست
به زندگی ادامه بدهیم؟

کتاب مقدس میگوید که روزی میرسد
که باید هر یک از ما

در حضور آفریدگار
جواب گو باشیم

که چگونه در دنیای او زندگی کرده ایم.
حالا، فکر نمیکنم که این خبر بدی باشد.

فکر میکنم که این واقعاً خبر خوبی است.
آیا چشم براه نیستیم که روزی عدالت برقرار شود؟

شما تلویزیون را روشن میکنید
و روزنامه ها را باز میکنید

و با خبر های گوناگون
و وحشتناک دنیا مواجه میشوید،

و بد کارانی که کارهای شرارت آمیز مرتکب میشوند
و داوری نمیشوند.

و فکر میکنید،

"کاش عدالت برقرار میبود."

آیا چشم براه روزی نیستید که
که بی عدالتی و ازگونی شود؟

این فکر خوبی است.

چشم براه چنین روزی هستیم.

ولی انتظاری که از

روز داوری داریم

این است که در دادگاه خدا باشیم،

ولی کجای دادگاه؟

می خواهیم در تالار تماشاگران باشیم، درست است؟
آنجا جایی است که می خواهیم باشیم.

منتظر روز داوری و برقراری عدالت هستیم،
ولی می خواهیم در تالار تماشاگران

ناظر داوری دیگران باشیم
و مشاهده کنیم که به قصاص اعمالشان برسند.

ولی خدا میگوید، "خیر،
جایگاه یکایک ما در بین متهمان است."

پس حالا ما را چه میشود؟

خوب، می دانیم که خلاف بزرگ
شایسته تنبیه سنگینی است.

و چه خلاقی بزرگتر از
این است که در دنیای خدا زندگی کنیم،

ولی به او بی اعتنایی و توهین کنیم،
مخلوق او را آزار دهیم و دنیای او را ویرانه کنیم؟

چه چیزی بدتر از آنکه
بر علیه آفریدگار خود طغیان کنیم؟

دنیا آن را خود بیانگری
و رشد استعداد می نامد.

کتاب مقدس این نوع رفتار را طغیان
بر علیه آفریدگار مهربان می نامد.

شایستگی چه چیزی را داریم؟ چه خواهد شد؟

خوب، بدون عیسی، همانطور که متوجه خواهیم شد،
ما تا ابد مورد غضب خداوند هستیم.

رانده شده از درگاه خدا.
دور از محبت او.

و تحت داوری عادلانه و
جاودانی او.

و حالا...خبر خوش.

به یاد دارید که گفتم...در عقب خبر بد.
باید درکش کنید.

ولی حالا خبر خوش.
باز هم به آیات 16 و 17 نگاه کنید.

به نظر من شگفت انگیز است.

قبلاً این آیات را خوانده ایم، ولی در زمینه آنچه که حال یاد گرفته ایم،

بهتر است این کلمات را دو باره بشنویم:
"زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد...."

چه نوع جهانی را؟
جهانی که با او چنین بد رفتاری کرده است.

این چنین جهانی است که خدا محبت کرد.
و به چه نحوی محبت کرد؟

خوب، "پسر یگانه خود را داد،
تا هر که به او ایمان آورد

هلاک نگردد، بلکه حیات جاودان یابد.
زیرا خدا پسر را به جهان فرستاد

تا جهانیان را محکوم کند،
بلکه فرستاد تا بواسطه او نجات یابند."

پس بیش از 2000 سال پیش،
خدای پدر از روی محبت نسبت به ما

مأموریت ویژه ای جهت نجات ما به
یگانه فرزند خود داد.

و این مأموریت ویژه برای نجات ما از راه داوری
عادلانه خدا بود، آن داوری که مستحق آن میبودیم.

و حالا سؤال میشود،
که به چه نحوی عیسی میتواند ما را از آن داوری

که مستحق آن هستیم نجات دهد؟
حالا این کتاب را باز کنید. صفحات آن را مطالعه کنید،

و چه چیزی را کشف میکنید؟
اوج و مرکزیت مأموریت ویژه نجات عیسی

که به نظر عجیب است. چونکه انتهای آن
مرگ او بر روی صلیب است.

خیلی غیر عادی است؟ اینطور نیست؟
گاهگاهی به قهرمانان تنومند فکر می کنیم،

آنها پرواز میکنند و به صورت شگفت آوری
مردم را نجات می دهند، و عیسی می آید،

و میگوید، "من آمده ام تا با مرگم
بر روی صلیب شما را نجات دهم."

چطور امکان دارد؟ این عجیب است. غیر منتظره است.
راه عملی چیست؟

خوب، اگر امشب برگردیم به آن موضوع اول،
آن چه قبلاً در نظر گرفتیم،

عیسی را به عنوان قربانی در عید فصح
در نظر داشتیم.

به این داستان
در قسمت قدیمی تر کتاب مقدس

و زمانی که مردمان خدا در مصر بودند فکر کردیم،
زمانی که شایسته داوری خدا بودند

تا قضاوت خدا را تجربه کنند،
ولی خدا راهی برای رهایی آنها از قضاوت یافت.

یک بره باید ذبح می شد.
و اگر بره ذبح می شد

و خون آن بر روی
چهار چوب درب پاشیده می شد؛ خدا از آن مکان عبور می کرد

و همینطور از جلوی خانه ای که بره در آن
قربانی شده بود،

و غضب خدا از آن خانه دور میشد چون
بره، یک جایگزین، در آن خانه قربانی شده بود.

عیسی کیست؟ او بره خدا است،
که آمد تا بره فصح ما باشد.

او بر روی صلیب قربانی شد،
یک بار برای همیشه،

که ما یاغیان را از آن داوری
که مستحق آن بودیم،

رهايي دهد....

او بجای ما قربانی شد.

یک قربانی. و ما همه می دانیم
که جایگزین یعنی چه.

اگر به دیدن بازی تیم
مورد علاقه خود رفته اید

و می بینید که یکی از بازی گران
بد بازی می کند،

چه می گویند؟
"بازیکن جایگزین را به میدان آورید!"

چرا بازیکن جایگزین را به
میدان بازی راه نمی دهید؟"

و معنی این را هم می دانیم.
کند. جایگزین کسی است که به جای شخص دیگری عمل می

خوب، عیسی به عنوان بره قربانی فصح
به جای ما قربانی شد.

او کامل و بی نقص بود.
گوئیم؟ ولی بره نبود. درست می

او کی بود؟
او پسر جاودانی خدا بود.

پس سؤال میشود،
"چطور میشود که یک نفر

بجای میلیون ها نفر
داوری شود؟"

خوب، باید بدانیم او کی بود.
او مقدس است، پسر جاودانی خدا،

دارای ارزش جاودانی، که قرامت
تمامی خلاف های ما را می پردازد.

حالا این شگفت انگیز نیست؟
ولی این امر از روی بی اختیاری نیست.

توجه کنید به آیه 18.
عجیب است، ولی از روی بی اختیاری نیست

در آیه 18، عیسی میگوید: "هر که به او ایمان دارد،
محکوم نمی شود؛

اما هر که به او ایمان ندارد،
هم اینک محکوم شده است،

زیرا به پسر یگانه خدا
ایمان نیاورده است."

من عاشق دو کلمه اول این
جمله هستم. کلمه اول: < هر که >

آن شگفت انگیز نیست؟ < هر که >

پس عیسی میگوید که اعمال گذشته
مطرح نیست.

فرهنگ و

و رنگ پوست
و عقاید مطرح نیست....

هیچ فرقی نمی کند: < هر که >.

و عاشق کلمه دوم نیز هستم:
< هر که به او ایمان آورد >.

پس نمیگوید، "هر کس که به
اندازه کافی درست کار است. کسی که به اندازه کافی کوشش کند.

کسی که به اندازه کافی امتیاز
ورود به بهشت را کسب کرده باشد، سزاور است."

فقط میگوید،

"کسی که به من ایمان آورد."

نه یک ایمان مبهم،
بلکه ایمان به او.

حالا، ایمان به او یعنی چه؟ نه به این معنی
که ایمان داریم که چیزی در مورد او می دانیم.

نه به این معنی که ایمان داریم
که او زنده است و وجود دارد.

مقصود توکل به عیسی است.

به این معنی که به او تسلیم می شویم.
به این معنی که در عمل به او ایمان داریم.

به این معنی که همانطور که هستیم،
بدون اینکه مقدماتی برای آن فراهم کنیم،

فقط همانطور که هستیم به نزد او برویم و او را به عنوان صاحب زندگی خود بپذیریم. اینست معنی ایمان.

و عیسی میگوید، "هر که به او ایمان آورد، هلاک نگردد."

ولی این امر خود به خود به انجام نمی رسد.

او جانش را به راه ما داده است، ولی ما باید به حضور او برویم تا از نجاتی که او برای ما خریداری کرده است برخوردار شویم.

حالا راه درک این موضوع از این قرار است:

حالا نظر شما را جلب می کنم به آن داستان کشتی که توسط آن جلسه را شروع کردیم،

و از قایق های نجات به عنوان مثال استفاده کردیم.

و حالا کشتی ما در حال غرق شدن است. ما در درون یک کشتی که در حال غرق شدن است.

باور داریم که کشتی ما غرق می شود، و می دانیم که باید کشتی را ترک کنیم.

و می دانیم که قایق نجات نیز وجود دارد. حالا...چه کار می کنیم؟

خوب، چند کار مختلف می توانید انجام دهید.

مثلاً می توانیم بنشینیم و یا بایستیم و مدتی به قایق نجات خیره شویم

خیره شویم....شاید حتی قایق نجات برای شما جالب باشد.

شاید از آن اشخاصی هستید که مجله ماهانه قایق نجات را دریافت می کنند.

می دانید، ممکن است این همان مجله ای باشد که شما به آن علاقه مند هستید. یا اینکه چند تا دوست

را دور خود جمع میکنید و میپرسید، "آیا شما به قایق نجات علاقه دارید؟ بسیار عالی."

میخواهید در زمینه قایق نجات بحث کنیم؟

بسیار خوب." و یا مدتی مدید
به قایق نجات خیره می شوید

تا تمام اطلاعات مربوط به قایق نجات
را به دست آورید.

ولی آیا شما در امنیت هستید؟ نه.
پس باید چه کار کنید؟

باید وارد قایق شوید.
تنها کاری که باید انجام دهید.

عیسی می گوید، "هر که به او ایمان آورد."
هر کسی که وارد قایق شود نجات یابد.

خوب، به نظر می رسد که امشب به اندازه کافی
موضوع قابل تامل در اختیارتان گذاشتم،

پس برگردید
به گروه خود و در این زمینه صحبت کنید

و ببینید چه نتیجه ای از این بحث می گیرید.

Identity – Who is God? Who are we?

© Lee McMunn, 2011

All rights reserved. Except as may be permitted by the Copyright Act, no part of this publication may be reproduced in any form or by any means without prior permission from the publisher.

Published by 10Publishing, a division of 10ofThose Limited.

All Farsi scripture quotations are taken from the New Millennium Version. © 2003 Elam Ministries.

10Publishing, a division of 10ofthose.com
Unit 19 Common Bank Industrial Estate, Ackhurst Road, Chorley, PR7 1NH, England.
Email: info@10ofthose.com
Website: www.10ofthose.com